

تحلیل فقهی و کیفری ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی^۱

جواد حبیبی*

چکیده :

قتل عمدی، پس از ارتکاب و حصول شرایط و عناصر متشکله وفق مقررات قانون مجازات اسلامی و به حکم نص قرآن کریم و شریعت نبوی، مجازات قصاص را در پی دارد. مجازات مزبور از جمله مجازات‌هایی است که واجد جنبه خصوصی و از مقوله حق الناس به شمار می‌آید. صاحب حق در اسلام به خلاف ادیان قبل از دین مبین اسلام مختار است که یکی از دو مقوله (گذشت یا قصاص) را برگزیند. قانونگذار اسلامی بر این مبنا در قانون حدود و قصاص مصوب سال ۱۳۶۱ در ماده ۵۴ صراحتاً این حق را برای اولیای دم به رسمیت شناخته و از جمله حقوقی است که پس از مرگ مجنی علیه به ورثه ارث می‌رسد. لکن قانونگذار دقیقاً به عکس ماده مرقوم در سال ۱۳۷۰ با تصویب ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی مجنی علیه را قبل از مرگ واجد اختیار گذشت نسبت به فاعل دانسته است. حال آن که این ماده به نظر و با توجه به تحلیلی که در این مقال آمده است موجه نبوده و از لحاظ کیفری و شرعی مقرون به صواب نمی‌باشد. با وجود ایرادات و مخالفت‌های موجود، تدوین کنندگان لایحه پیشنهادی مجازات اسلامی در ماده ۱۸-۳۱۵ به مقوله گذشت مجنی علیه وسعت بیشتری بخشیده دیه را نیز مورد تصریح قرار دادند که مطالبه آن نیز از اولیای دم ساقط می‌گردد؛ امری که در ماده ۲۶۸ به سکوت برگزار شده بود و با استدلال‌های ابرازی می‌توان دیه را جهت اولیای دم مستقر ساخت.

کلیدواژه: قتل عمد، قصاص، دیه، عفو، اولیای دم.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۲۴

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر و وکیل پایه یک دادگستری - javad.habibi@qaemshahriau.ac.ir

مقدمه :

قتل عمدی از جمله جرائم طبیعی می‌باشد و انسان‌ها در تمامی امکان و ازمه با این عمل مجرمانه و شنیع به‌نحو شدیدترین وضع به مقابله برمی‌خواستند. چه این‌که، این جرم، بالاترین ارزش انسان و جامعه انسانی را از ایشان سلب می‌نماید، حیات همواره والاترین هدیه الهی به انسانیت می‌باشد و همین بس که خداوند متعال در این باب اعطاء و دمیدن روح خود را در انسان به عنوان اشرف مخلوقات نوید می‌دهد و آن را به منصفه ظهور می‌رساند. فلذا هیچ کس حتی خود انسان حق ندارد که حیات خویش را سلب نماید و به طریق اولی این امر در حالت عادی و بدون مجوز قانونی برای ابناء بشریت مجاز نبوده و نمی‌باشد. پس از وقوع قتل، جوامع انسانی با توجه به عوامل حاکم بر هر جامعه‌ای در باب تعیین کیفر، برخوردهای گوناگونی با این عمل غیرانسانی و مجرمانه نموده‌اند. قدیمی‌ترین قانون مدون بشریت که به قانون حمورابی مشهور و معروف می‌باشد و به عقیده نگارنده مظهر بارز تمدن والای انسانی و از سندهای افتخارآمیز و غرورانگیز تمدن بین‌النهرین بشمار می‌آید، قصاص به عنوان مجازات استقرار یافته مورد پذیرش قرار گرفته بود و بعداً در روم قدیم و آنگاه در الواح دوازده‌گانه برای قتل عمدی مجازات اعدام در نظر گرفته بودند و اندکی بعد از ظهور ادیان نیز بحث قصاص در باب جرم قتل عمدی به‌وضوح دیده می‌شود. و در آئین حضرت موسی کلیم‌الله و در کتاب تورات، موضوع تکلیف به قصاص مورد تشریح قرار گرفته است و در شریعت حضرت عیسی و در کتاب انجیل البته با دو نگاه مسأله قصاص بدین نحو مورد تقنین و هدف واقع گردیده و با یک نگاه این که حضرت مسیح روح‌الله در کتاب انجیل تکلیف به قصاص را که در شریعت موسی آمده بود منسوخ اعلام کرده و تکلیف را در عفو و بخشش قرار داده‌است و لکن منظر دوم معتقد است؛ تعالیم عیسی در انجیل از باب پند و موعظه اخلاقی بیان شده و همان اعتقاد بر قصاص تورات را مورد تشریح خود قرار داده‌است. حال اگر هر یک از دو نظر مورد پذیرش واقع گردد آنچه مهم و مسلم می‌باشد این امر است که قصاص و بحث برخورد سنگین با متجاوز و قاتل همواره دیده می‌شود و پس از آن با وجود جامعه‌ای به‌نام عرب جاهلیت در شبه‌جزیره عربستان دینی ظهور می‌نماید که نمی‌خواهد با تمامی آداب و رسوم و





عقاید مردمان آن منطقه تاجایی که به بنیان و اصالت دین مبین اسلام خللی وارد نسازد مقابله نماید.

عرب جاهلیت با انتقام خصوصی رابطه و سنخیت بلامنازعی داشته و به بهانه خون خواهی فرد یا افراد قبیله خود و بدون در نظر داشتن اصل شخصی بودن مجازات به مبارزات طولانی دست برده و اعتقاد زیادی به خون خواهی و قصاص و مقابله به مثل و... داشته است و النهایه عاقله را در جلوگیری از خونریزی و انتقام‌های بی‌پایه و اساس در بین خود جاری و ساری نموده، حال با این جامعه دین خاتم با حضور محمد بن عبدالله خاتم النبیین ظهور می‌نماید و یگانه معجزه بی‌بدیل بشریت قرآن که همانا راهنما و هادی تمامی انسان‌ها در طول تاریخ بشریت می‌باشد، ضمن نکوهش و ابراز تأسف از قتل انسان که آن را به مثابه قتل جامعه بشری پنداشته دو راه حل را برای اولیای دم قرار می‌دهد یا قصاص و یا عفو و سرانجام به ارزش و تقدس عفو و گذشت از سوی صاحبان خون و اولیای دم اشاره جالبی می‌فرمایند. یعنی ضمن، سرزنش و نکوهش این امر غیرانسانی «یعنی قتل» خانواده مقتول «اولیای دم» را مختار می‌نماید که در انتخاب قصاص به- عنوان حق ایشان و یا گذشت البته گذشتی که آن را با عظمت و زنده نمودن جامعه انسانی و انتظار پاداش و آمرزش و رحمت برای عفو کنندگان از آن یاد می‌نماید را به آنان خاطر نشان نموده و ایشان را در انتخاب حق خود مختار می‌سازد و این حق ولی دم می‌باشد که نسبت به استیفای حق خود از باب قصاص و یا دیه و یا گذشت رایگان اقدام نماید. کما این که، در سنت نبوی و کتب فقهی نیز تصریحاً مذکور افتاده و قانونگذار اسلامی نیز در ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی این حق را برای اولیای دم در نظر گرفته است. لکن قانونگذار علیرغم بحث اولیای دم در ماده مرقوم به نگاه و به خلاف ماده ۵۴ قانون حدود و قصاص مصوب سال ۱۳۶۱، بحث رضایت مجنی‌علیه از قصاص قاتل را مورد قانونگذاری قرار داده که به نظر نگارنده با این سؤالات اساسی و ابهامات جدی مواجه شده که در صدد تحلیل و تبیین آن می‌باشد:

- ۱- قصاص به چه معناست و در چه زمانی ثابت می‌گردد؟
- ۲- پس از اثبات قتل عمد، قصاص حق و یا تکلیف چه شخص یا اشخاصی می‌باشد؟
- ۳- آیا شریعت اسلامی و فقهای عظام بر این امر اتفاق نظر دارند یا اختلاف نظر؟

۴- آیا دایره مشمول ماده ۲۶۸ صرفاً بعد از جنایت است یا این که قبل از جنایت را نیز شامل می‌شود؟

۵- با فرض صحت حقوقی و شرعی ماده ۲۶۸ آیا استحقاق دیه نیز از اولیای دم ساقط شده است یا خیر؟

و سؤالات دیگری که نگارنده با دیدی انتقادی و موضع حذفی نسبت به ماده ۲۶۸ به تحلیل و تشریح آن برمی‌آید تا چه حد مورد نظر افتد و به قبول آید.

۱: معنای قصاص و صاحبان حق قصاص نفس:

در این قسمت برآنیم که معنای قصاص و زمان ثبوت آن از یک طرف و صاحبان حق قصاص چه اشخاصی هستند و این که آیا زمانی که مرگ و فوت فرا نرسیده است می‌توان قائل به گذشت از قصاص شد یا خیر؟ را مورد بررسی قرار دهیم.

قصاص از جمله مجازات‌های غیرمالی در جرائم علیه تمامیت جسمانی «قتل عمدی» و جنایات مادون نفس «قطع عضو» که از احکام امضایی اسلام نیز می‌باشد در موازین فقهی و قانونی در نظام حقوق کیفری جمهوری اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

«جرائم قصاص و دیات پنج قسم است: ۱- قتل عمد ۲- قتل شبه عمد ۳- قتل خطایی ۴- جنایات عمدی نسبت به غیر نفس ۵- جنایات خطایی نسبت به غیر نفس ۶- جنایات نسبت به غیر نفس، تجاوزی است که منجر به مرگ نمی‌شود، مثل ضرب و جرح. فقها معمولاً این نوع از جرائم را تحت عنوان جنایات مورد بحث قرار می‌دهند. در این مورد متأثر از اطلاق لفظ جنایت بر این گونه افعال در عرف فقهی خود می‌باشند.» (عبدالقادر عوده، حقوق جنایی اسلام، ۱۰۸، ۱)

در باب قصاص نفس، زمانی مجازات و قصاص ثابت است که سلب حیات یا به عبارت دیگر مرگ و قتل اتفاق بیفتد در غیر این صورت، سلب حیاتی واقع نشده است تا آنگاه قصاص با شرایط و کیفیات خاص خود محقق گردد.

این معنا در مواد متعدد قانون مجازات اسلامی و عبارات و کلام فقها مستنبط می‌باشد. مرحوم شهید اول در کتاب قصاص و در فصل قصاص نفس در تعریف قتل عمد و موجبات تحقق قصاص



می‌فرمایند: «و موجب اذهاق النفس المعصومه المكافئه عمداً عدواناً فلا قود بقتل المرتد و لا بقتل غیر المكافی. یعنی: و سبب و موجب آن خارج نمودن جان بی‌گناه همتایی (یعنی فردی که از جهت اسلام، حریت و سایر شرایط با قاتل برابر باشد) است از روی عمد و ستم (یعنی کشتن او برای اجرای حکم قصاص یا سایر حدود الهی نباشد).» (شهید اول، لمعه دمشقیه، ۲۵۰)

مرحوم حضرت امام خمینی در کتاب شریف تحریرالوسیله در این خصوص می‌فرماید: «و هو اذهاق النفس المعصومه عمداً مع الشرايط الاتیه: یعنی و آن بیرون کردن روح معصوم (محفوظ و محترم) از بدن انسان است عمداً با شرایطی که می‌آید.» (موسوی‌الخمنی، تحریرالوسیله، ۴، ۲۶۸) قانونگذار اسلامی نیز وجوب قصاص را در سلب حیات بکار برده است. فی‌المثل در مواد ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۱۲ از قانون مجازات اسلامی قانونگذار سلب حیات عمدی یعنی قتل عمدی را موجب قصاص می‌دانند.

حال آیا در ماده ۲۶۸ قانون مرقوم سلب حیات صورت گرفته است تا آنگاه در صدد گذشت قاتل از قصاص نفس برآئیم؟ قطعاً و به حکایت عرایض فوق‌الاشعار که جملگی از مواد قانونی و متون فقهی می‌باشد پاسخ منفی می‌باشد.

حال که زمان وجوب قصاص، فرا رسیده است، چه شخصی یا اشخاصی صاحبان آن می‌باشند. قانونگذار اسلامی در بند دوم از تبصره دوم از ماده ۲ قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قصاص را حق دانسته است و ماده ۲۶۱ قانون مجازات اسلامی این حق را از آن اولیای دم که همان ورثه مقتول می‌باشند، قرار داده است. بحث اینجاست که مجنی‌علیه، در این قضیه چه جایگاهی خواهد داشت. برابر صراحت قرآن کریم در سوره مبارکه اسراء آیه ۳۳ که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ولا تقتلوا النفس التي حرم... الا بالحق و من قُتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً. یعنی: مکشید مگر آن که به حکم حق مستحق قتل شود و کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.

در کتب فقهی نیز بحث قصاص و دیه از آن اولیای دم شناخته شده است کما این که مرحوم



شیخ محمد حسن نجفی صاحب کتاب شریف جواهرالکلام در این خصوص می‌فرماید: «و فی صحیح عبدالله بن سنان سمعت ابا عبدالله(ع)، یقول: من قتل مؤمناً متمداً قید منه الا أن یرضی اولیاء المقتول ان یقبلوا الدیه، فان رضوا بالدیة وجب و» (نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۴۳، ۹۰۸)

ایضاً در مسالک الافهام شهید ثانی و شرایع الاحکام محقق حلی در پاسخ به این سؤال «که وارث قصاص و دیه کیست؟ آمده‌است، هر کسی مال را به ارث می‌برد قصاص را نیز به ارث می‌برد، به‌جزء زوج و زوجه که این دو فقط از دیه ارث می‌برند.» (محمدی، حقوق کیفری اسلام، قصاص، ۱۴۵ و ۱۴۶)

قانون مجازات اسلامی نیز به تأسی از تعالیم الهی و ملهم از مبانی فقهی تصریحاً در مواد ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲ و تبصره ۱ آن ۲۱۹، ۲۵۷ و ۲۵۸ قصاص را موکول به درخواست اولیای دم دانسته‌است و در ماده ۲۶۱ همان قانون نیز اولیای دم را ورثه مقتول به‌جز زوج و زوجه که در قصاص، اجرا و گذشت از قصاص حقی ندارند معرفی می‌نماید و به حکایت ماده ۸۶۲ قانون مدنی وراثت در سه طبقه قرار می‌گیرند و برابر ماده ۸۶۳ همان قانون تا زمانی که طبقه اول وجود دارد نوبت به طبقه دوم نمی‌رسد و هکذا در زمانی که طبقه دوم موجود باشند طبقه سوم ارثی نمی‌برد. و به این ترتیب در باب قتل عمدی تا زمانی که طبقه اول موجود و زنده باشند نوبت به تصمیم‌گیری ورثه طبقه دوم باقی نمی‌ماند. به همین ترتیب در سایر طبقات دیگر. فلذا با این اوصاف علی‌الاصول ورثه مقتول، اولیای دم ایشان محسوب می‌شوند و این امر از امور اصولی و زیربنایی در قتل عمدی به حساب می‌آید. در گفتار بعدی درصدد تحلیل فقهی ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی می‌باشیم که جایگاه این امر در فقه به چه نحوی می‌باشد.

۲: جایگاه فقهی گذشت مجنی علیه در باب قصاص نفس قاتل:

در باب گذشت مجنی علیه از قصاص نفس قاتل فقهای عظام هم در این مقوله با یکدیگر اختلاف نظر دارند و در این خصوص نظر واحدی وجود ندارد که ذیلاً نظرات موافقین و مخالفین نقل می‌گردد:

مرحوم حضرت آیت‌اله العظمی خویی(ره) در کتاب شریف مبانی تکمله‌المنهاج جلد دوم مسأله ۲۰۰ این چنین می‌فرمایند: «لو اعفی المجنی علیه عن قصاص نفس لم يسقط و كذا لو اسقط ديه النفس لم تسقط لان القصاص حق الولی دون المجنی علیه فلا اثر لسقطه ...» (خویی، مبانی تکمله‌المنهاج، ۲، ۱۹۲) یعنی چنانچه مجنی‌علیه از قصاص نفس جانی را عفو نماید، قصاص ساقط نمی‌شود زیرا قصاص حق ولی است نه مجنی‌علیه. بنابراین عفو مجنی‌علیه اثر اسقاطی ندارد.

همینطور دیه، چنانچه مجنی‌علیه دیه نفس را ساقط نماید اثر اسقاطی ندارد. زیرا دیه بعد از مرگ ساقط می‌شود نه قبل از مرگ، بنابراین اسقاط دیه قبل از مرگ اسقاط ما لم يجب است و اثری به آن مترتب نیست.

مرحوم صاحب جواهر(رض) در جلد ۴۲ کتاب شریف جواهرالکلام به نحو مبسوط در تبیین اقوال و نظرات موافق و مخالف، النهایه نظر خود را بیان می‌فرمایند: درخصوص مسأله عفو قصاص از سوی مجنی‌علیه ایشان می‌فرمایند، اختلافی است در قصاص و ابراء دیه اختلاف است. مرحوم شیخ در خلاف اول فرموده: مثل این که شخص مال خودش را ببخشد. شهیداول و شهیدثانی در نهایه‌المراد و روضه و مقدس اردبیلی و در مجمع القائده والبرهان قائل به صحت ابراء دیه و صحت عفو عن القصاص هستند و استدلال می‌نمایند: الف) اثبات ابراء قبل از جنایت برای طیب و غیره ب) برای این که اصل صحت عفو است زیرا در روایت وارد شده، به دلیل ترغیب شخص جانی و جامعه با رأفت و رحمت اسلامی حتی از امام صادق(ع) سؤال می‌شود، «فمن تصدق به فهو كفاره له فقال: يكفر عنه من ذنوبه بقدر ما عفا عنه من جراح او غيره وقتي درخصوص دیه سؤال می‌شود امام صادق(ع) در ذیل آیه «فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و أداء الیه الا الاحسان» می‌فرماید: «هو الرجل يقبل الدیه فینبغی للطالب أن یرفق به ولا یعسره»، بر جانی است که دیه پرداخت کند و سزاوار است برای او با رفق و مدارا با جانی برخورد کند و شخص پرداخت‌کننده را به عسرت و دشواری نیندازد. (حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ۱۹، ۸۸و۸۹)

لکن شیخ در مبسوط و فاضل تونی و فرزندش و غیر هم در مقابل شیخ در خلاف و شهیدین



و مقدس اردبیلی قائل به عدم صحت عفو از قصاص و قبول دیه هستند، دلیل آنها این است:
اولاً: لانه ابراء مما لایجب است.

ثانیاً: اسقاط بحق الغیر است و هو الولی.

مرحوم صاحب‌جواهر نتیجه‌گیری می‌کند: عفو قصاص نفس و تبدیل جرح به دیه صحیح نیست زیرا: اولاً؛ وجوب سبب به منزله وجوب مسبب است. به عبارت دیگر تا زمانی که سلب حیات و قتل اتفاق نیفتاده است موجبی برای گذشت از قصاص بوجود نمی‌آید زیرا یکی از شرایط قصاص تحقق قتل می‌باشد و تا زمانی که قتل عمد رخ نداده است موجب اظهار نظر در باب قصاص نمی‌باشد که این امر از مقوله بارز وجوب سبب به منزله وجوب مسبب است که در نظر مرحوم صاحب‌جواهر دلیلی بر رد موضوع (گذشت مجنی‌علیه قبل از فوت) می‌باشد و ثانیاً؛ استدلال عموم وفاء به عهد «المؤمنون عند شروطهم» مراد به عندشروطهم چیزی است که ملتزم شرعی است برای طرف نه برای خودش بنابراین هیچ اثری از باب عفو قصاص بر عفو مجنی‌علیه و تبدیل دیه مترتب نیست. ثالثاً؛ استدلال می‌کنند که حداقل از باب وصیت می‌توان قبول نمود که حداقل ثلث را شامل می‌شود و الباقی حق الولی است و مجنی‌علیه احد من الشركاء این مورد وجهی ندارد در تشریح استدلال این عده از موافقین با موضوع، لازم به ذکر است که ایشان بحث قصاص نفس را با موضوع وصیت در ثلث یکسان پنداشته‌اند، حال آن‌که این دو مقوله، دو بحث متفاوت بوده و از لحاظ مبنایی از بعد حکمی و موضوعی مختلف است. فلذا نمی‌توان پذیرفت، همانطوری که مجنی‌علیه می‌تواند نسبت به ثلث مال خود وصیت نموده و تصمیم‌گیری نماید و با سایر وراثت در این مقوله شریک می‌شود، پس ایشان می‌توانند راجع به گذشت جانی از قصاص نیز همانند اولیای دم اتخاذ تصمیم نموده و در این فرض به مثل وصیت در ثلث عمل نماییم که البته استدلال مذکور مورد پذیرش صاحب‌جواهر قرار نگرفته و چنانچه گذشت و ایضاً می‌آید ایشان متعرض آن شدند. زیرا اولاً؛ قصاص حق ولی است نه حق متوفی. ثانیاً؛ در صورت قبول طبق باب وصیت چنانچه یکی از شرکاء اقدام به عفو کند قصاص ساقط نمی‌شود و به اولیاء جانی دیه پرداخت و برای سایرین اولیاء حق قصاص اجرا می‌گردد. با همه این حرف‌ها در هیچ‌جایی از فقه

فقه‌های امامیه دیده نشده و انطباق با موازین شرع امامیه ندارد پس اصل عدم صحت است. (نجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، ۴۲، ۴۲۸، ۴۳۰-۴۳۰)

چنانچه ملاحظه می‌گردد نظر مرحوم صاحب جواهر و استدلالات ایشان مبنی بر مخالفت گذشت مجنی‌علیه از قصاص نفس قاتل و یا دیه بر نظرات موافقین قضیه برتری داشته و با مجموع ادله وارده و موازین شرعی در این خصوص تطابق و رجحان دارد، چه این که با عنایت به مبانی حق قصاص و یا گذشت برای اولیای دم از یک طرف و وجوب قصاص به سلب حیات و قتل عمد از سوی دیگر مطابقت دارد. همانگونه که اشارت رفت و در سطور آتیه نیز بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، این که، قصاص حق اولیای دم به حکم کلام الهی و روایات و احادیث وارده می‌باشد و ایضاً تا زمانی که سلب حیات و قتل به وقوع نپیوسته این حق ثابت نمی‌گردد تا مجنی‌علیه بتواند آن را اجرا و اعمال نماید. به بیان دیگر از مقوله اسقاط مالم یجب می‌باشد که سقوط آن جایز نیست.

اگرچه حضرت امام علیه‌الرحمه در کتاب تحریرالوسیله جلد دوم در مسأله هشتم در باب قصاص مادون نفس این چنین می‌فرمایند: اگر انگشت مردی را قطع و قبل از بهبودی او از قصاص عضو گذشت نماید و بعداً حال ایشان خوب و مساعد گردد، نسبت به عمد در قطع عضو قصاصی برای مجنی‌علیه نمی‌باشد و در خطا و شبه آن نیز دیه برای ایشان متصور نیست. اگر مجنی‌علیه بگوید از جنایت گذشت کردم نیز همینطور است و اما اگر در مورد قطع عمدی بگوید که از دیه عفو نمودم این عفو و گذشت موجب اسقاط حق قصاص نمی‌باشد و تأثیری ندارد و لکن، اگر مجنی‌علیه بگوید از قصاص عفو نمودم قصاص ساقط می‌شود و دیه ثابت نمی‌گردد و مجنی‌علیه حق مطالبه آن را ندارد. (موسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ۲، ۵۵۲)

بعید به نظر نمی‌رسد که قانونگذار اسلامی تحت تأثیر نظر حضرت امام در تحریرالوسیله علیرغم مخالفت موضوع در ماده ۵۴ قانون حدود و قصاص مصوب سال ۱۳۶۱ به ناگهان در سال ۱۳۷۰ با تصویب ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی مبادرت به پذیرش گذشت مجنی‌علیه قبل از مرگ نسبت به جانی از قصاص نموده است.

در شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی در این خصوص چنین آمده است: لو قال: اقتلنی اولاً



قتلک، لم یسع القتل، لان الاذن لا یرفع الحرمة. ولو باشر لم یجب القصاص، لانه (کان ممیزاً) اسقط حق بالاذن، فلا یتسلط الوارث. (محقق حلی، شرایع الاسلام، ۴، ۱۸۵) یعنی هرگاه کسی به دیگری بگوید «مرا بکش و گرنه ترا می‌کشم»، کشتن او جایز نیست زیرا اذن حرمت را بر نمی‌دارد ولی اگر او را بکشد قصاص واجب نمی‌شود چون با اذن در قتل حق خود را ساقط کرده است و وارث نیز حق مطالبه قصاص ندارد. (محمدی، حقوق کیفری اسلام، ترجمه حدود و تعزیرات، قصاص و دیات، ۲۰۹)

یکی از حقوقدانان با بررسی نظرات مذاهب مختلف اهل سنت معتقدند: برخی قتل در نتیجه رضایت مجنی‌علیه را قتل عمدی موجب قصاص می‌دانند (یکی از دو نظر در مذهب مالکی) برخی آن را تنها موجب دیه می‌دانند (نظر پذیرفته شده در مذهب حنفی) و برخی قصاص و دیه را در چنین حالتی قابل اجرا نمی‌دانند. (نظر پذیرفته شده در مذهب حنبلی) (عبدالقادر عوده، التشریح الجنایی الاسلامی، ۲، ۱۹۰)

بنابراین آنچه از اقوال و نظرات مختلف فقهای عظام در این خصوص و بحث حاصل می‌گردد، این است که عدم قبول حق گذشت از سوی مجنی‌علیه از استدلال و وجاهت علمی و حقوقی بیشتری برخوردار می‌باشد و به نظر با اصول و مبانی حقوق کیفری خاص در باب قصاص نفس و نقش اولیای دم در این زمینه سازگاری بیشتری دارد. چه اینکه، قصاص حق ولی دم است نه مجنی‌علیه. چنانچه این مهم در کلام الهی و نظر فقها تصریحاً وجود دارد که در این مبحث به آن پرداخته شده و حتی گذشت مجنی‌علیه نیز از موجبات اسقاط دیه نمی‌باشد زیرا جملگی چه گذشت از قصاص و یا دیه موجب و سبب آن ایجاد نشده است و از مقوله صریح اسقاط ما لم یجب تلقی می‌گردد و اثری بر آن بار نیست و از سوی دیگر قتل صورت نپذیرفته است تا بحث قصاص و دیه به وجود آید. موجب قصاص جرح نیست. موجب قصاص، قتل می‌باشد که پس از تحقق آن حق قصاص، گذشت یا دیه برای اولیای دم محقق می‌گردد و حتی این امر برخلاف موضوع وصیت می‌باشد و قیاس و ارتباط وصیت تا ثلث و حق قصاص برای مجنی‌علیه دو مقوله متفاوت و از مقوله قیاس مع الفارق است. بنابراین باتوجه به تحلیل و مطالب معنونه مارالذکر نگارنده معتقد به عدم حق گذشت و یا دیه برای مجنی‌علیه می‌باشد و صرفاً این اختیار را با





عنایت به ادله پیش گفته و مبانی تحلیلی و استنادی در سطور آتیه، برای اولیای دم متصور می‌داند.

۳: قلمرو گذشت مجنی علیه:

بحث مهم، بنیادی و اساسی دیگری که در این مقال قابلیت بررسی و تحلیل آن را دارد، موضوع قلمرو و شمول گذشت مجنی علیه می‌باشد، به عبارت دیگر آیا گذشت مجنی علیه زمانی مصداق دارد که جرح یا جراحی از سوی جانی وارد شده باشد و آنگاه وی مبادرت به گذشت نماید و یا این که قبل از وقوع جرح و صرفاً با درخواست شخص و اذن ایشان مرتکب، مبادرت به قتل نموده باشد می‌تواند از مزایای گذشت مجنی علیه بهره‌مند گردد؟

تخصیص ماده به موردی که اسقاط قصاص فقط موکول به آن است که مقتول قبل از مرگ توسط دیگری به طور عمد مورد ضرب و جرح شدید قرار گرفته باشد با مفاد ماده در تعارض و فاقد منبع فقهی قدرتمندی است که بتوان در تفسیر ماده به آن استناد کرد. استناد به واژه «مجنی علیه» در متن ماده برای اثبات این ادعا نیز قابل قبول نیست. زیرا ماده ۲۶۸ در باب قصاص نفس است و منظور از مجنی علیه، همان مقتول است کما این که در ماده ۲۶۶ یعنی دوماه قبل نیز مقنن واژه مجنی علیه را به معنای مقتول به کار برده است. (آقای نی، حقوق کیفری اختصاصی، ۱۶۳، ۱) «برخی با استناد به بکار رفتن کلمات «مجنی علیه» و «عفو» (به جای اذن) در ماده ۲۶۸ معتقدند که این ماده محدود به حالتی است که جنایتی وارد شده و مجنی علیه پس از ورود جنایت ولی قبل از مردن، جانی را عفو می‌نماید و آن را شامل حالتی که قربانی قبل از انجام هر جنایتی جانی را عفو می‌کند و در واقع به او اذن ارتکاب جنایت را می‌دهند، نمی‌دانند زیرا در این حالت نه تنها حق مستقر نشده بلکه سبب آن هم ایجاد نشده است تا بتواند اسقاط شود. لیکن نگارنده معتقد است که همان ملاک و ادله‌ای که مبنای سقوط قصاص در صورت عفو جانی توسط مجنی علیه پس از ارتکاب جنایت و قبل از سرایت آن می‌باشد، مبنای سقوط قصاص در صورت رضایت پیشاپیش مجنی علیه به ارتکاب جنایت خواهد بود و تفاوت قائل شدن بین دو حالت توجیهی ندارد ...

بین کسی که با رضایت و چه بسا بر اثر التماس مقتول متحمل درد و رنج یا نزدیکان وی از روی ترحم و عطوفت دیگری را کشته است و کسی با شرارت تمام دیگری را از بزرگترین سرمایه بشری یعنی حیات وی محروم ساخته است تفاوت قائل شویم با مبانی انصاف و عدالت نیز سازگارتر است.» (میر محمد صادقی، حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه اشخاص، ۱۹۰)

راقم این سطور با نظرات فوق‌الذکر موافق نمی‌باشد، چه این که اولاً: با عنایت به عدم پذیرش مبنایی حکم ماده به حکایت استدلالات فقهی و حقوقی مطروحه، ناگزیر بر اساس اصل قانونی بودن، چاره‌ای جزء اعمال و پذیرش آن نمی‌باشد، لکن در این وضعیت لزوماً بایستی حکم ماده و قلمرو آن را استثناء تلقی نمائیم و با قبول این امر و قلمرو آن به استثناء قطعاً نسبت به تفسیر مضیق و به قدر متیقن آن اکتفا نمائیم. در تفسیر قواعد کیفری از یک طرف و تفسیر قواعد استثنایی از سوی دیگر با تفسیر مضیق در دو قلمرو مواجه می‌شویم که اگر غیر از این مبادرت به تفسیر نمائیم، قطعاً با اصول حاکم بر حقوق کیفری و اصول غیر قابل تردید در تفسیر قوانین کیفری دچار تعارض و تهافت شده و تفسیر به دست آمده طبیعتاً محکوم به فقدان وجاهت خواهد بود.

ثانیاً: با پذیرش نظرات مذکور، به نوعی اتانازی قائل می‌شویم. حال آن که اتانازی از لحاظ حقوق کیفری که ملهم از شریعت نبوی می‌باشد، ناگفته در تغایر آشکار و بارز می‌باشد. چه این که، برابر نصوص صریح قرآن کریم و مبانی و تعالیم فقهی، انسان صاحب نفس خود نمی‌باش، تا بتواند در این خصوص تصمیم بگیرد. خداوند تبارک و تعالی روح خود را در انسان دمیده و آن را به وی ودیعه داده است و همانطوری که می‌دانیم ودیعه از عقود امانی بوده و تعدی و تفریط آن موجب ضمان است و در این خصوص نیز به نظر همین حکم جاری و ساری می‌باشد و بر همین مبناست که برابر شریعت نبوی خودکشی از جمله گناهان کبیره بوده و عقوبت اخروی عظیمی را در پی خواهد داشت. قطعاً پذیرش گناه خودکشی به دلیل عدم اختیار در نفس است و در تعالیم اسلامی، ظلم به نفس نیز خود از گناهان بزرگ شمرده شده است. حال چطور با عدم اختیار در نفس و جان، قائل به اذن در سلب آن می‌شویم؟!

ثالثاً: به نظر نگارنده با اندکی مذاقه و امعان نظر در متن ماده مبحوث عنه به نیکی در می



یابیم که قانونگذار نظر به گذشت مجنی‌علیه بعد از جنایت داشته است چه این که، با عبارت «جانی» در صدر ماده مذکور، قانونگذار با علم و آگاهی به موضوع این کلمه را بکار برده یعنی، جنایتی واقع شده، پس از وقوع جنایت مجنی‌علیه جانی را از قصاص گذشت می‌نماید.

اگر معتقد به رضایت مجنی‌علیه قبل از وقوع حادثه باشیم جنایتی واقع نشده تا فاعل آن را جانی خطاب کنیم. فلذا، قطعاً ضرب و جرحی اتفاق افتاده است و آنگاه مجنی‌علیه به هر دلیلی مبادرت به گذشت جانی می‌نماید و این تحلیل با استدلال‌ات فوق‌الاشعار از همسانی بیشتری برخوردار بوده و به نظر خالی از رزانت نمی‌باشد.

رابعاً؛ چنانچه می‌دانیم یکی از ادله فرعی شرعی جهت استنباط احکام شرعی سنت می‌باشد. و سنت برابر نظر فقهای شیعه یعنی قول، فعل و تقریر حضرت نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام، سنت، دومین منبع استخراج فقه اسلامی است. سنت بین فقهای عامه با آنچه که نزد علمای شیعه متداول است، تفاوت دارد. در نظر عامه سنت منحصر به فعل و قول و تقریر رسول‌الله (ص) است ولی امامیه مفهوم و دامنه سنت را تعمیم دادند به قول، فعل و تقریر معصوم. (محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، دفتر دوم، ۴۵)

استخراج از این منبع سرشار روحانی جهت استنباط احکام شرعی فرعی از اهمیت بالا و بسزایی برخوردار است. حال اگر از لحاظ مبنایی انسان صاحب اختیار و خون خود بوده و ولی دم ایشان اختیاری نداشتند و قصاص بدون مرگ و قتل نیز ثابت می‌گردید و ایضاً سایر مسایل و مباحث بنیادی که رد ماده ۲۶۸ مذکور و قائلین به وجوب آن مورد بحث و بررسی قرار گرفته و از سوی دیگر موضوع قلمرو و دایره شمول ماده فوق‌الاشعار که به نظر نگارنده در حداقل پذیرش آن علیرغم وجود ایرادات جدی و اساسی صرفاً بعد از ضرب و جرح بوده و قبل از آن را شامل نمی‌گردد، نگاهی به سنت نیز تأیید نظرات اینجانب و قائلین به عدم ضرورت و وجوب انشاء ماده ۲۶۸ و رد نظریه گذشت قبل از جراحت می‌باشد، چه این که مولای متقیان حضرت علی (ع) بعد از ضربت خوردن در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان و در فاصله ضربت تا شهادت مبادرت به گذشت جانی و شنیع‌ترین فرد روی زمین ننموده‌اند. دلیل این امر چیست؟ نگارنده قائل به این موضوع



است که مولای ما با این سنت عملی خود، در جهت تقویت روحیه گذشت و بخشش از یک طرف و قائل بودن حق قصاص، گذشت و یا اجرای آن برای اولیای دم بوده‌اند.

«هنگامی که ابن ملجم، لعنت ... علیه، او را ضربت زد کمی پیش از وفاتش این وصیت را بیان فرمودند: من دیروز یار و مصاحب شما بودم و امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از میان شما می‌روم اگر زنده بمانم، خود اختیار خون خود را دارم و اگر بمیرم، مرگ میعادگاه من است. اگر عفو کنم، موجب تقرب من به خداست و برای شما حسنه است. پس عفو کنید: آیا دوست ندارید که خدا پیامرزدتان؟» (رضی، نهج البلاغه، ۶۳۳)

فلذا با این وصف مبنای ماده مرقوم مشکوک و محل تردید بوده و به‌طریق اولی تعمیم دایره و قلمرو آن به قبل از جنایت محکوم به رد بوده و فاقد وجاهت شرعی و حقوقی می‌باشد. آخرین نکته‌ای که در مقال و در گفتار پنجم مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد. این که آیا با گذشت مجنی‌علیه از جانی که تصریحاً در ماده به سقوط قصاص آمده است، دیه و دریافت آن برای اولیای دم محفوظ می‌باشد یا این که دیه نیز ساقط شده محسوب می‌گردد؟

۴ : سقوط دیه یا اختیار اولیای دم :

همانطوری که فوقاً گذشت و از منطوق ماده ۲۶۸ قانون موصوف نیز بر می‌آید. صرفاً مجنی- علیه جانی را از قصاص گذشت می‌نمود و اشاره‌ای به وجوب دیه و یا اسقاط آن برای اولیای دم بحثی نشده است. با سکوت قانونگذار، آیا در فرضی که مجنی علیه جانی را از قصاص گذشت نماید، اولیای دم می‌تواند نسبت به مطالبه دیه برآید یا خیر؟ برابر موازین فقهی مجازات اصلی و زیربنایی قتل عمدی قصاص است و این به‌نظر در کلام کلیه فقهای عظام مشترک و در این خصوص متفق‌القول می‌باشند: ذیلاً به‌نحو اختصار نمونه‌ای از اقوال مشترک فقها در این قضیه می‌آید: «القتل العمد یوجب القود فقط فان اختار الولی القصاص فعل، وان اختار العفو فعل و سقط حقه من القصاص و لایثبت له الدیه علی القاتل الابرضاه و انما یثبت المال علی القاتل اذا اصطالحوا علی مال قلیلاً کان او کثیراً، فأما ثبوت الدیه علیه بغیر رضاه ، فلا...» (مروارید، سلسله الینابیع الفقهیه ۲، ۴۰ و ۲۳)



ترجمه: قتل عمد قطعاً موجب قصاص است و اگر ولی دم اختیار به قصاص نماید، آن را انجام می‌دهد و اگر اختیار به گذشت نماید این اختیار را نیز دارد و در این خصوص قصاص ساقط می‌شود و دیه بر قاتل ثابت نمی‌شود مگر با رضایت اولیای دم و توافق قاتل با ایشان که در این صورت دیه بر مال قاتل ثابت می‌گردد و اگر رضایتی در این خصوص حاصل نگردد دیه بر قاتل ثابت نمی‌شود.

«حضرت امام علیه‌الرحمه در کتاب شریف تحریرالوسیله در کتاب قصاص بدین شکل مرقوم می‌فرماید: کتاب القصاص، و هو اما فی النفس و اما فیما دونها. القسم الاول فی قصاص النفس. و النظر فيه فی الموجب و الشرائط المعبره فيه، و ما یثبت به، و کیفیه الاستیفاء.» (موسوی‌الخمنی، تحریرالوسیله، ۲، ۵۰۹)

ترجمه: کتاب قصاص و آن در نفس و مادون نفس است. دسته اول در قصاص نفس است و نظر در آن در موجب و شرایطی که در آن معتبر است و آنچه که بدان ثابت می‌باشد و کیفیت استیفای آن است.

همچنین سایر فقهای عظام مجازات اصلی قتل عمدی را قصاص می‌دانند و دیه را مجازات بدل از قصاص و آن هم با تراضی اولیای دم و قاتل. حالیه با این اوصاف زمانی که مجنی علیه قاتل را از قصاص گذشت می‌نماید، به‌نظر حقی در باب دیه برای اولیای دم باقی نمی‌ماند.

تدوین‌کنندگان لایحه پیشنهادی مجازات اسلامی نیز با این اندیشه تصریحاً در ماده ۱۸-۳۱۵ آورده‌اند: «مجنی علیه حتی در قتل می‌تواند پس از وقوع جنایت و قبل از مرگ حق را به‌طور مجانی یا غیرمجانای عفو کند و اولیای دم نمی‌توانند پس از مرگ او حسب مورد مطالبه قصاص نفس یا دیه کنند.»

از مواد متعدد قانون مجازات اسلامی نیز اصالت مجازات قصاص و تبدیل قصاص به دیه با تراضی و توافق قاتل و اولیای دم مقتول نیز قابل استنباط می‌باشد. فی‌المثل مواد، ۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۵۷ از قانون مجازات اسلامی.

لکن علیرغم مباحث مذکور در این قسمت نگارنده معتقد است، بنا به قاعده فقهی حرمت خون مسلم و نظر به انتقادات و مسائل مبنایی ماده و با توجه به عدم تصریح قانونگذار تا تصویب



لایحه پیشنهادی و صراحت قانونگذار در این خصوص با گذشت مجنی‌علیه از قاتل در خصوص قصاص و عدم تعیین تکلیف ایشان در باب دیه، مطالبه دیه برای اولیای دم محفوظ بوده و آنان می‌توانند از قاتل دیه مطالبه نمایند. این اندازه استدلال و قائل شدن به حق اولیای دم در خصوص دیه، می‌تواند حداقل از نقایص جدی و اساسی این ماده کاسته و انتقادات بیش از پیش بر آن وارد نسازد. زیرا، مجنی‌علیه با گذشت قاتل از قصاص که در ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی آمده است، باعث سلب حق مذکور از اولیای دم گردیده است، لکن همانطوری که در حالت عادی متصور است، اگر اولیای دم از قصاص گذشت نماید، لزوماً باعث اسقاط دیه نمی‌شود و برابر نظرات فقهای عظام که فوقاً ذکر گردیده و نظر به حرمت خون مسلم، به‌نظر با سقوط قصاص برابر گذشت مجنی‌علیه، درخواست دیه و قائل شدن آن برای اولیای دم منافاتی با اصول و موازین حقوقی ندارد.

نتیجه‌گیری:

قتل عمد از جمله جرائم، طبیعی محسوب می‌گردد که همواره از بدو پیدایش انسان تاکنون، مورد نکوهش آحاد جوامع بشری بوده، می‌باشد و خواهد بود و از شنیع‌ترین جرائم به‌حساب می‌آید، چه این که مرتکب، عزیزترین هدیه خداوند به انسان را از او سلب نموده و هیچ راه برگشت و جبرانی برای این قضیه وجود ندارد. قتل عمد با سلب حیات از انسان زنده دیگری به‌نحو عالمی و عامداً و عمد و عدوان محقق می‌گردد. بنا به نقل شریعت‌اسلامی و موازین قانونی جمهوری اسلامی ایران مجازات قاتل، قصاص می‌باشد. قصاص، حق اولیای دم محسوب می‌شود و اولیای دم همان ورثه مقتولند، جزء زن و شوهر که در قصاص، اجرای قصاص و گذشت از قصاص حقی ندارند. حال قانونگذار اسلامی به خلاف ماده ۵۴ قانون حدود و قصاص سال ۱۳۶۱ که صراحتاً گذشت مجنی‌علیه نسبت به قاتل از قصاص را نپذیرفته بود و این سیاست قانونگذار با اصول کلی حقوق کیفری، مبانی مجازات قصاص و با نظر فقها و علمای اسلام و سیره معصوم در تطابق بوده است، لیکن قانون آزمایشی مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ این اختیار را برای مجنی‌علیه قبل از فوت قاتل شده‌است. این موضوع موافقین و مخالفین را در پی دارد. به‌نظر ادله مخالفین و قائل نشدن



این اختیار برای مقتول نسبت به ادله موافقین ارجحیت بیشتری دارد و اختیار اولیای دم در قصاص و یا گذشت از جمله حقوق ایشان محسوب شده زیرا قصاص و یا گذشت با قتل عمد و سلب حیات محقق می‌گردد و تا زمانی که واقعه مجرمانه ثابت نگردیده، نمی‌توان حقی برای شخص حتی مجنی علیه قائل شد. از طرف دیگر دایره شمول گذشت مجنی‌علیه را به قبل از ایراد ضرب و جرح و صدمه نیز تفسیر موسع ماده اخیرالذکر و به نوعی پذیرش اتانازی از سوی دیگر را در پی خواهد داشت که این امر با مبانی شریعت اسلامی نیز در تعارض می‌باشد.

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آقای نیاه، حسین، **حقوق کیفری اختصاصی، جرائم علیه اشخاص (جنایات)**، جلد اول، چاپ نشر میزان، ۱۳۸۵، چاپ دوم.
- ۳- خویی، ابوالقاسم، **مبانی تکمله المنهاج**، جلد دوم، چاپ انتشارات علمیه قم، ۱۳۹۶ ه.ق، چاپ دوم.
- ۴- رضی، سید شریف، **نهج البلاغه**، مترجم آیتی، عبدالمحمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، چاپ نهم.
- ۵- شمس الدین محمد بن مکی العاملی (شهید اول)، **لمعه دمشقیه**، برگردان و تبیین، حسینی نیک، سید عباس، احمدزاده، ابوالفضل، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۷، چاپ ششم.
- ۶- شیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، **وسائل الشیعه**، جلد نوزدهم، چاپخانه اسلامیة تهران، ۱۴۰۱ ه.ق، چاپ پنجم.
- ۷- عبدالقادر عوده، **حقوق جنایی اسلام بر اساس مذاهب پنج‌گانه و مقایسه آن با حقوق عرفی**، جلد اول، ترجمه غفوری، اکبر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳، چاپ اول.
- ۸- فصلنامه پژوهشی، **تحلیلی و آموزشی حقوقی مجد**، انتشارات مجد، سال اول، شماره دوم، ۱۳۸۶.
- ۹- محمدی، ابوالحسن، **حقوق کیفری اسلام قصاص**، ترجمه کتابی از مسالک الافهام تألیف شهید ثانی و شرایع الاسلام تألیف محقق حلی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، چاپ سوم.
- ۱۰- _____، **حقوق کیفری اسلام**، ترجمه، حدود و تعزیرات، قصاص، دیات از کتاب شرایع



- الاسلام محقق حلی و مسالک الافهام شهید ثانی، مرکز نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۷۴، چاپ اول.
- ۱۱- محقق داماد، سید مصطفی، **مباحثی از اصول فقه**، دفتر دوم، منابع نشر اندیشه‌های نو در علوم اسلامی، ۱۳۶۹، چاپ نهم.
- ۱۲- محقق حلی، **شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، جلد چهارم، مؤسسه اسماعیلیان قم، ۱۴۰۹ ه.ق، چاپ سوم.
- ۱۳- مروارید، علی اصغر، **سلسله الینابیع الفقهیه**، جلد چهارم، مؤسسه فقه‌الشیعه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۳ ه.ق، چاپ اول.
- ۱۴- میر محمد صادقی، حسین، **حقوق کیفری اختصاصی**، جرائم علیه اشخاص، نشر میزان، ۱۳۸۸، چاپ چهارم.
- ۱۵- موسوی خمینی، روح‌ا...، **تحریر الوسیله**، جلد چهارم، ترجمه، اسلامی، علی، چاپخانه دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
- ۱۶- _____، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، مؤسسه انتشارات دارالعلم، قم، ۱۳۸۰، چاپ نهم.
- ۱۷- نجفی، الشیخ محمد حسن، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد چهل و دوم، داراء حیاء التراث العربی بیروت، لبنان، ۱۹۸۱ م، چاپ هفتم.
- ۱۸- _____، **جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام**، جلد چهل و سوم، داراء حیاء التراث العربی بیروت، لبنان، ۱۹۸۱ م، چاپ هفتم.

